

۱۷۰۸۲۷۶

رمان علمی تخیلی

گنجینه کیهانی

نوشته:

استیفن هاو کینگ

با همراهی

لوسی هاو کینگ

مترجمین:

امیر حسین فرجادنسب

محمد حسین پورعباس

سید محمد اکبر پور

سبزان

سرشناسه	هاو کینگ، لوسی <i>Hawking, Lucy</i>
عنوان و پدیدآور	: گنجینه کیهانی / نوشته استیفن هاو کینگ، با همراهی لوسی هاو کینگ؛ مترجمین امیر حسین فرجادنسب، محمد حسین پورعباس، محمد اکبرپور
مشخصات نشر	: تهران: سبزان، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۴ص.
شابک	: ۷-۱۵-۰۱۱۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: George's cosmic treasure.hunt, 20 عنوان اصلی:
موضوع	: داستان های کودکان انگلیسی -- قرن ۲۰م.
موضوع	: فضا -- اکتشاف -- داستان
موضوع	: داستان های علمی
شناسه افزوده	: هاو کینگ، استیون ویلیام، ۱۹۴۲ - م.
شناسه افزوده	: Hawking, Stephen William
شناسه افزوده	: پورعباس، محمدحسین، مترجم
شناسه افزوده	: اکبرپور، محمد، مترجم
شناسه افزوده	: فرجادنسب، امیرحسین، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ک۹۲۳/ه۲۷ PZV
رده بندی دیویی	: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۰۰۴۴۷



انتشارات سبزان

عضو انجمن نجوم ایران

میدان فردوسی - خیابان موسوی (فرست) - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸-۸۸۸۴۷۰۴۴

گنجینه های کیهانی

- نویسندگان: استیفن هاو کینگ با همکاری لوسی هاو کینگ
- مترجمین: امیر حسین فرجادنسب، محمدحسین پورعباس، محمد اکبرپور
- ناشر: سبزان
- حروف چینی، صفحه آرایی، طراحی و لیتوگرافی: واحد فنی سبزان
- ۸۸۳۴۸۹۹۱
- نوبت چاپ: پنجم - زمستان ۱۴۰۰
- تیراژ: ۵۰۰ جلد
- قیمت: ۷۴,۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: کامیاب

فروش اینترنتی از طریق سایت آی آی کتاب www.iiketab.com

ISBN: 978 - 600 - 117 - 015 - 7

شابک: ۷-۱۵-۰۱۱۷-۶۰۰-۹۷۸

فهرست نکات و مطالب علمی و آموزشی کتاب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۵	فصل اول
۳۰	فصل دوم
۴۰	فصل سوم
۵۷	فصل چهارم
۷۴	فصل پنجم
۸۶	فصل ششم
۱۰۳	فصل هفتم
۱۱۹	فصل هشتم
۱۳۳	فصل نهم
۱۴۲	فصل دهم
۱۵۸	فصل یازدهم
۱۶۸	فصل دوازدهم
۱۷۵	فصل سیزدهم
۱۸۰	فصل چهاردهم
۱۸۹	فصل پانزدهم
۱۹۵	فصل شانزدهم
۲۰۲	فصل هفدهم
۲۰۷	فصل هجدهم
۲۱۷	سخن آخر

صدایی مکانیکی گفت: «هفت دقیقه و سی ثانیه تا پرتاب، بازوی نگهدارنده مدار گرد جمع شد.»

جرج آب دهانش را قورت داد و خودش را روی صندلی فرماندهی سفینه جابجا کرد. بالاخره زمانش رسیده بود، اکنون دیگر فرصتی برای پیاده شدن از سفینه فضایی نداشت. تنها چند دقیقه دیگر، آن هم دقایقی که بسیار سریع تر از دقایق آخرین کلاسش در مدرسه می گذشتند، او سیاره زمین را ترک می کرد و به سوی کیهان پرواز می کرد.

اکنون که بازوی نگهدارنده مدارگرد که مانند پلی بین سفینه فضایی او و جهان بیرون بود، کنار رفته بود. جرج می دانست که آخرین فرصتش برای بازگشت را از دست داده است. این یکی از آخرین مراحل پیش از پرتاب بود؛ یعنی دریچه های ارتباطی بسته شده بودند. البته در واقع، مهر و موم شده بودند. اکنون، حتی اگر او به دریچه ها می کوبید و ملتمسانه درخواست می کرد که اجازه بدهند که بیرون برود دیگر کسی در آن طرف نبود تا صدایش را بشنود. اینک تنها فضانوردان مانده بودند و فضاییمای قدرتمندشان، در حالی که تنها دقایقی تا پرتاب فرصت داشتند. اکنون هیچ کاری نداشتند جز این که منتظر شوند تا شمارش معکوس به عدد صفر برسد.

«شش دقیقه و پانزده ثانیه تا پرتاب، انجام پیش راه اندازی ای پی یو.»
 (ای پی یو، به هدایت فضاپیما در طول پرتاب و فرود کمک می کند) آن ها نیروی خود را از سه کپسول سوخت تأمین می کنند که ساعت هاست شروع به کار کرده اند، اما با این فرمان صدای وزوز فضاپیما بلند شد. گویی فضاپیما

می‌دانست که دیگر زمانی تا لحظه افتخار باقی نمانده است.

بار دیگر صدا به گوش رسید: «پنج دقیقه تا پرتاب. آماده راه‌اندازی ای‌پی‌یو.»

فارغ از تمام چیزهایی که در کیهان وجود داشت، جرج می‌خواست یک بار دیگر در فضا پرواز کند. اکنون در یک فضاییمای واقعی به همراه فضانوردان دیگر در انتظار فرمان پرتاب بود. لحظه بسیار هیجان‌انگیز و در عین حال ترسناکی بود. اگر اشتباهی مرتکب می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ بر روی صندلی فرماندهی نشسته بود؛ یعنی این‌که مسئول راه‌اندازی موشک بود. خلبان در کنارش بود و نقش پشتیبان فرمانده را داشت. جرج با صدای احمقانه‌ای زیر لب با خودش گفت: «پس شما هم‌تون فضانوردین و راهی یک سفر ستاره‌ای هستین؟»

صدایی از هدایت جرج به گوش رسید: «چیزی گفتید فرمانده؟»
جرج که فراموش کرده بود، واحد کنترل پرتاب می‌تواند سخنانش را بشنود، گفت: «اوه، اوم،... فقط داشتم فکر می‌کردم اگه یه وقت با موجودات فضایی برخورد کنیم، چی ممکنه بهمون بگن.»

مسئول کنترل پرتاب خندید: «فقط حتماً بهشون بگو ما سلام رسوندیم.»

— «سه دقیقه و سه ثانیه تا پرتاب. موتورها در موقعیت استارت.»

سه موتور و دو موشک تقویت‌کننده جامد در ثانیه‌های کوتاه اولیه پرتاب، سرعت لازم را ایجاد می‌کنند و شاتل قبل از این‌که حتی اثرش از روی برج پرتاب پاک شود با سرعت صد مایل بر ساعت حرکت خواهد کرد. تنها هشت دقیقه و نیم طول خواهد کشید تا شاتل به سرعت ۱۷۵۰۰ مایل در ساعت برسد!

«دو دقیقه تا پرتاب. قاب کلاه خود را ببندید.» انگشتان جرج در اشتیاق تماس با تنها دو کلید از هزاران کلیدی که در مقابلش قرار داشت می‌سوخت، دلش می‌خواست ببیند این کلیدها چه کاری انجام می‌دهند، اما جرئتش را

نداشت. در برابرش سکان هدایتی قرار داشت که قرار بود او در مقام فرمانده بعد از رسیدن به فضا از آن برای هدایت شاتل و در نهایت برای پهلوی گرفتن در کنار ایستگاه فضایی بین‌المللی استفاده کند. سکان هدایت درست مانند فرمان ماشین بود، با این تفاوت که سکان هدایت به جای حرکت در جهت چپ و راست، در تمام جهتها حرکت می‌کرد. سکان عقب و جلو هم می‌رفت. جرج انگشتش را بالای سکان گذاشت تا ببیند چه حسی دارد. وقتی این کار را کرد یکی از عقربه‌های الکترونیک روبروی او به آرامی شروع به لرزیدن کرد. جرج خیلی سریع دستش را عقب کشید و وانمود کرد که به هیچ چیز دست نزده است.

«پنجاه و پنج ثانیه تا پرتاب. موشک‌های تقویت‌کننده جامد در حال قفل شدن.» دو موشک تقویت‌کننده نیرومند جامد، با انفجاری شاتل فضایی را از سطح زمین جدا می‌کنند و تا فاصله ۲۳۰ مایلی از زمین بالا می‌برند. این موشک‌ها کلید «خاموش» داشتند. با روشن شدن آنها، فضاپیما رو به بالا حرکت می‌کرد.

جرج با خودش فکر کرد: خداحافظ زمین. زود برمی‌گردم. لحظه‌ای به خاطر ترک سیاره زیبا، دوستان و خانواده‌اش اندوهگین شد تا اندک زمانی دیگر که به ایستگاه فضایی بین‌المللی می‌پیوستند، بالای سر همه می‌چرخید. با هر دور چرخش کامل ISS (ایستگاه فضایی بین‌المللی) بالای زمین، که هر نود دقیقه یک بار صورت می‌گرفت، می‌توانست به پایین نگاه کند و زمین را ببیند. از فضا شکل کلی قاره‌ها، اقیانوس‌ها، صحراها، جنگل‌ها، دریاچه‌ها و حتی نور شهرهای بزرگ در شب دیده می‌شد. از روی زمین، پدر و مادرش و دوستانش اریک، آنی و سوزان، او را فقط به صورت نقطه روشن کوچکی که در یک شب صاف به تندی در حال گذر از آسمان است خواهند دید.

«سی و یک ثانیه تا پرتاب. شمارشگر پرتابگر زمینی آماده شمارش خودکار.»